

حق زندگی آرام در شهر

بازگشت طبیعت به شهر آرام؛ بازگشت شهر آرام به طبیعت



یعقوب آزاده‌دل

دورخره‌سوار و پژوهشگر شهری

در شهرنشینان تمایل به رفتن به طبیعت و فاصله‌گرفتن از زندگی شهری مشهود است. بسیاری از آنها برای رسیدن به آرامش، در روزهای تعطیل از شهرها گریزان می‌شوند و به دل طبیعت، شهرهای کوچک یا روستاهایی پناه می‌برند که هنوز بخشی از طبیعت خود را حفظ کرده‌اند. چه بر سر زندگی شهری آمده است که در روزهای تعطیل، کمتر کسی تمایل دارد در شهر بماند؟ شهرهایی که در مناطق خوش آب‌وهوا و در پیوند با طبیعت شکل گرفته بودند، چه شد که امروز دیگر طبیعت در آنها به عنصری کمیاب تبدیل شده است؟ روستاهایی که به شهر و شهرهای کوچکی که به شهرهای بزرگ تبدیل شدند، چه شد که در مسابقه شهرشدن، بخشی از طبیعت خود را از دست دادند؟

شاید پاسخ را باید در سرعت جست‌وجو کرد. ما با سرعتی زیاد ظرفیت

زیستی شهرهایمان را پر کرده‌ایم و حتی در بسیاری موارد از آن فراتر رفته‌ایم. رشد شهرها در دوره‌های مختلف تاریخی، اغلب بر استفاده از فضاهای بکر و طبیعی برای گسترش فیزیکی شهر استوار بوده است. هر بار که شهر بزرگ‌تر شده، بخشی از زمین، باغ، رودخانه، پوشش گیاهی و زیستگاه‌های طبیعی به فضای ساخته‌شده تبدیل شده است؛ گویی توسعه شهر، هرچه سریع‌تر باشد، موفق‌تر است. اما سرعت، فقط به گسترش کالبدی شهر محدود نمی‌شود. افزایش سرعت در حوزه‌های مختلف زندگی شهری، بسیاری از جزئیات را از نگاه ما حذف می‌کند؛ جزئیاتی که شاید در نگاه نخست کم‌اهمیت به نظر برسند، اما حذف آنها بعدها به شکل دیگری و با صرف انرژی و هزینه‌های بیشتر به زندگی شهری بازمی‌گردد؛ گاه حتی به شکلی مخرب و غیرقابل اصلاح. تغییر سبک زندگی نیز صرفاً منوجه ابعاد شخصی زندگی شهروندان نیست. این تغییر، محیط زیست آنها و به‌ویژه گونه‌های گیاهی و جانوری شهر را نیز دگرگون می‌کند. سرعت در تغییر سبک شهرنشینی را می‌توان از جنبه‌های مختلف بررسی کرد، اما یکی از مهم‌ترین آنها، شتاب در مصرف منابع و تخریب محیط زیست است. شهرها انتهاها با سرعت زیادی رشد کرده‌اند، بلکه در بسیاری موارد با همان سرعت، منابع طبیعی را مصرف و محیط زیست پیرامون خود را دگرگون کرده‌اند.

این شتاب را حتی می‌توان در نحوه مواجهه ما با طبیعت باقی‌مانده در شهر دید. پرورش و کاشت گیاهان غیربومی، حذف گیاهان بومی به دلایل مختلف، وادارکردن گیاهان شهری به رشد سریع، هرس‌های شدید، شکل‌دهی مصنوعی و تغییر مداوم چهره آنها، نمونه‌هایی از مداخله‌هایی هستند که نشان می‌دهند حتی از طبیعت نیز انتظار داریم خود را با ریتم عجله‌نا شهر هماهنگ کند.

درخت باید زودتر رشد کند، سریع‌تر سایه بدهد، به شکل دلخواه ما درآید و هر زمان که با نظم مورد انتظارمان سازگار نبود، هرس یا حذف شود. گیاه بومی اگر با سلیقه زیبایی‌شناختی یا الگوی مصرف ما سازگار نباشد، کنار گذاشته می‌شود و گونه‌ای دیگر جای آن را می‌گیرد. گویی حتی طبیعت نیز در شهر امروز فرصت ندارد با زمان خودش زندگی کند. اما طبیعت با تقویم پروژه‌های شهری و ضرب‌الاجل‌های انسانی کار نمی‌کند. رشد یک درخت، شکل‌گیری خاک، بازگشت مواد آلی و ایجاد یک زیست‌بوم، همگی فرایندهایی زمان‌بر هستند. شاید یکی از نشانه‌های شهر آرام همین باشد که به طبیعت اجازه دهیم بخشی از کار خود را با سرعت خودش انجام دهد.

در حوزه جانوری نیز رفتار شهرنشینان تغییر کرده است. گسترش نگهداری از حیوانات خانگی و افزایش جمعیت برخی حیوانات بی‌سرپرست و خیابانی را می‌توان در کنار عوامل اجتماعی و اقتصادی، از نشانه‌های فاصله‌گرفتن انسان شهرنشین از طبیعت دانست. انسان امروز در شهری که بخش بزرگی از زیستگاه‌های طبیعی آن حذف یا محدود شده است، گاه می‌کوشد این خلا را با نزدیک‌ترشدن به برخی گونه‌های جانوری جبران کند.

غذارسانی به حیوانات خیابانی نمونه‌ای از همین رفتار است. شهروندی که طبیعت را از شهر حذف‌شده می‌بیند، با نیت حمایت از حیوانات برای آنها غذا فراهم می‌کند؛ رفتاری که می‌تواند از سر دلسوزی و احساس مسئولیت باشد، اما اگر بدون شناخت اکوسیستم و بدون توجه به ظرفیت محیط انجام شود، ممکن است نتیجه‌ای معکوس داشته باشد. تمرکز منابع غذایی بر یک یا چند گونه می‌تواند تعادل میان گونه‌های مختلف را بر هم بزند. جمعیت برخی حیوانات را به شکل غیرطبیعی افزایش و سلامت سایر جانوران، محیط شهری و حتی خود انسان را تحت تأثیر قرار دهد.

شاید این رفتار، بیش از آنکه فقط درباره حیوانات باشد، درباره خود انسان شهرنشین است؛ انسانی که در میان زندگی پرشتاب شهری همچنان نیازمند طبیعت است، اما گاهی برای جبران طبیعت ازدست‌رفته، به‌جای بازگرداندن تنوع زیستی و زیستگاه‌های طبیعی، فقط به چند گونه خاص پناه می‌بریم.

طبیعت اما مجموعه‌ای از گیاهان و حیوانات محبوب ما نیست؛ شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته از گیاهان، جانوران، آب، خاک، حشرات و انسان است. بنابراین بازگرداندن طبیعت به شهر، صرفاً به معنای کاشت درخت بیشتر یا افزایش تعداد حیوانات نیست، بلکه به معنای بازگرداندن تنوع، تعادل و زمان طبیعی به شهر است. برای شهری‌شدن، باید آرام‌تر قدم برداریم. شهرنشینی صرفاً سکونت در شهر نیست؛ آداب شهرنشینی نیز با شتاب و عجله سختی ندارد. شهری که طبیعت را برای سرعت بیشتر قربانی می‌کند، ممکن است در نهایت چنان از طبیعت فاصله بگیرد که ساکنانش برای یافتن چند ساعت آرامش، مجبور شوند کیلومترها از آن دور شوند. ما شهرهایی ساخته‌ایم که برای تعطیلات آخر هفته از آنها گریزان هستیم. شاید وقت آن رسیده باشد که به‌جای فرار از شهر برای رسیدن به طبیعت، در دوباره به شهر بازگردانیم؛ نه با عجله، بلکه با احترام به ریتم آن.

شاید برای آرام‌کردن شهر، همیشه لازم نباشد کاری انجام دهیم؛ گاهی کافی است اجازه دهیم طبیعت، کار خودش را با سرعت خودش انجام دهد. شاید آن روز، دیگر برای یادکردن چند ساعت آرامش، مجبور نباشیم آخر هفته‌ها از شهر فرار کنیم؛ چراکه اگر در شهر آرام‌تر زندگی کنیم، دیگر برای آرامش از شهر گریزان نخواهیم بود.



شرق: راه‌رفتن بدون مقصد. ایستادن کنار دوستان. نشستن در میدان یا گذراندن چند ساعت در مرکز خرید بی‌آنکه چیزی بخیریم. چیزهایی که در زندگی روزمره چندان عجیب نیستند، سال‌هاست موضوع پژوهش‌های شهری‌اند. نتیجه بسیاری از این مطالعات یکسان نیست، اما یک نکته در آنها تکرار می‌شود: شهر فقط برای کسانی نیست که مقصدی دارند، بخشی از زندگی شهری درست در همین وقت‌های بی‌برنامه شکل می‌گیرد. نوورا پیری، پژوهشگر مطالعات شهری، مدتی با ۱۰ دختر ۱۲ و ۱۳ساله در سان‌فرانسیسکو همراه شد. دخترا بخشی از وقت آزادشان را در مرکز خرید می‌گذراندند. می‌چرخیدند، ویترین‌ها را نگاه می‌کردند، حرف می‌زدند، می‌نشستند و دوباره راه می‌افتادند. خرید همیشه موضوع اصلی نبود. پیری برای کاری که آنها می‌کردند تعبیر جالبی به کار برد: «فعالانه هیچ کاری نکردن». زندگی این دخترا بیشتر روزهای هفته برنامه داشت؛ مدرسه بود و تکلیف و کلاس و برنامه خانواده. وقت آزاد یعنی همان چند ساعتی که لازم نبود از قبل معلوم باشد کجا می‌روند و چه خواهند کرد. می‌توانستند وسط راه نظرشان را عوض کنند، بیشتر بمانند یا به‌جای دیگری بروند. چیزی که از بیرون ممکن بود «ول‌گشتن در مرکز خرید» دیده شود، برای آنها یکی از معدود ساعت‌هایی بود که برنامه‌اش دست خودشان بود. پیری با نمونه کوچکی کار کرده و خودش هم هشدار داده تجربه این ۱۰ دختر را نمی‌توان به همه نوجوانان تعمیم داد. اما یک نکته در کار او مهم است: حتی امکان پرسه‌زدن نیز هم به یک اندازه تقسیم نشده است. سن، جنسیت، طبقه و رنگ پوست می‌تواند تعیین کند چه کسی ساعت‌ها جایی بچرخد و کسی کاری به کارش نداشته باشد و چه کسی زودتر زیر نگاه دیگران برود.

پاتوقی که پلیس «نقطه داغ» می‌دید

در جنوب انگلستان همین ماجرا شکل دیگری داشت. دبرا گری و ریچل منینگ با ۵۱ نوجوان ۱۱ تا ۱۶ساله در مناطقی کار کردند که بعضی نقاطشان از سوی پلیس «نقطه داغ» شناخته می‌شد. در برخی از این محدوده‌ها، پلیس اختیار داشت گروه‌ها را متفرق کند و نوجوانان زیر ۱۶ سال را بعد از ساعت ۹ شب به خانه بفرستد. پژوهشگران از نوجوان‌ها خواستند جاهایی را که بیشتر در آنها وقت می‌گذراندند روی نقشه نشان دهند. یکی از پاتوق‌ها جلوی چند مغازه بود؛ همان جایی که حضور نوجوانان برای پلیس دردسر محسوب می‌شد. نوجوان‌ها دلیل ساده‌ای برای انتخاب آنجا داشتند؛ روشن بود و مردم رفت‌وآمد داشتند. از آنها خواسته می‌شد به پارک بروند، اما بعضی می‌گفتند پارک در تاریکی خلوت است و آنجا احساس امنیت نمی‌کنند. در تهران هم چند روز پیش رئیس اداره نظارت بر اماکن پلیس از جوانانی گفت که در سنایی و ایرانشهر «بدون هدف مشخص» رفت‌وآمد می‌کنند و از تعبیر «دور‌دور عابر پیاده» استفاده کرد. نگاه انتظامی به حضورهای بی‌مقصد البته پدیده‌ای تهرانی نیست. همین پژوهش انگلیسی نشان می‌دهد مکانی که برای پلیس «نقطه داغ» است، ممکن است برای نوجوان محل قرار هرروزه و حتی جایی امن‌تر از گزینه پیشنهادی پلیس باشد. پژوهش گری و منینگ بیشتر از این هم پیش رفت. نوجوان‌ها فقط چند نقطه روی نقشه علامت نزدند؛ درباره خاطر‌اتشان از آن مکان‌ها حرف زدند. جلوی یک مغازه یا گوشه‌ای از محله، برایشان با دوستی و اتفاق‌های روزمره گره خورده بود؛ جاهایی بسیار معمولی که شاید برای عابر دیگری هیچ اهمیتی نداشت.

ساعت‌هایی که شهر مال جوان‌هاست

در زوربخ پژوهشگران سراغ جوانانی رفتند که بخش زیادی از وقتشان را بیرون از خانه و در فضاهای عمومی می‌گذرانند. خیابان، پارک و میدان، محل قرار بود. جوان‌ها دوستانشان را آنجا پیدا می‌کردند؛ می‌نشستند، حرف می‌زدند و گاهی ساعت‌ها می‌ماندند. در این مطالعه، جوان‌ها همیشه هم بی‌اعتنا به اطراف نبودند. اگر احساس می‌کردند حضورشان برای دیگران دردسر درست کرده، جایشان را عوض می‌کردند. گاهی بر سر ماندن در یک محل بحث پیش می‌آمد و گاهی پلیس وارد ماجرا می‌شد. پژوهشگران می‌گویند همین اتفاق‌های معمولی بخشی از یادگرفتن زندگی در شهر است. جوان در این برخورد‌ها یاد می‌گیرد فضای عمومی فقط مال او نیست، اما او هم در آن سهم دارد. این مطالعه برای چنین حضورهایی از مفهوم «میکروسایست» استفاده می‌کند. وایژه شاهد دانشگاهی باشد اما مصداقش ساده است. یک جوان یک نقطه را برای نشستن انتخاب می‌کند و افراد دیگری هم از همان فضا استفاده می‌کنند؛ بر سر صدا یا جا یا ساعت ماندن اختلاف پیش می‌آید و هر بار حدود استفاده از فضای مشترک دوباره تعیین می‌شود.

نیمکتی که برای نشستن ساخته نشده

گاهی محدودیت اصلاً با اخطار شروع نمی‌شود؛ در شکل نیمکت، کف و دوربین پنهان است. پاتریک اوکیف در ملبورن دو ایستگاه قطار را بررسی کرده که بازطراحی شده بودند. او به‌جای پرسیدن از مردم، سراغ خود فضارفت، نیمکت‌ها، دوربین‌ها، کف‌سازی، موانع فلزی و جاهایی که امکان اسکیت یا نشستن طولانی را کم می‌کردند. ایستگاه قطار در حومه فقط سکو و قطار نیست؛ نوجوان‌ها همدیگر را آنجا می‌بینند و مدتی می‌مانند. اما در دو ایستگاهی که اوکیف بررسی کرده بود، طراحی بیشتر مناسب کسی بود که وارد شود و قطارش را بگیرد و برود. در نظرسنجی مربوط به بازطراحی این ایستگاه‌ها، ۵۸ درصد پاسخ‌دهندگان در مورولبارک و ۵۲ درصد در لیلی‌دیل خواسته بودند زیر پل ایستگاه فضایی برای دورهم‌بودن ساخته شود. چیزی که در پایان ساخته شد چندان مناسب چنین استفاده‌ای نبود. این همان چیزی است که در ادبیات شهرسازی به آن «طراحی خصمانه» می‌گویند. معروف‌ترین نمونه‌اش

از «نقطه داغ» پلیس تا پاتوق جوان‌ها؛ پژوهش‌های جهانی درباره پرسه‌زدن در شهر

حق بی‌هدف‌بودن در شهر



عکس: پرنسبی/توکیدیل/Nurphome

نیمکت‌هایی است که نمی‌شود روی آنها درآ کرد. شاید. اما ماجرا فقط کارت‌ن خواب‌ها نیستند؛ نوجوانی که می‌خواهد طولانی بنشیند، اسکیت‌سواری که از کف استفاده می‌کند یا گروهی که یک گوشه قرار می‌گذارند نیز می‌توانند از یک فضا کنار زده شوند بی‌آنکه تابلوی «توقف ممنوع» نصب شده باشد.

شهری برای بزرگ‌ترها

رومینا رودلا در مقاله‌ای که سال ۲۰۱۶ در مجله علمی «پایداری شهری» از مجموعه نشریات نیچر منتشر شد، این بحث را با مفهوم «شهر بزرگسال‌محور» دنبال کرده است. منظورش این است که بسیاری از قواعد شهر با تصور بزرگسالان از استفاده درست از فضا نوشته شده‌اند. کودک و نوجوان باید در جای مشخص و برای کار مشخص باشند؛ مدرسه، باشگاه، زمین بازی، خرید. اما برای چند نوجوان که فقط می‌خواهند با هم باشند، جای مشخصی تعریف نشده است. وقتی هم سراغ میدان یا ایستگاه یا مرکز خرید می‌روند، حضورشان ممکن است مسئله شود. رودلا نمونه‌هایی از روتردام و شهرهایی در جنوب فرانسه آورده که در آنها برای تجمع یا حضور جوانان محدودیت‌هایی وضع شده است. این مقاله البته پژوهش میدانی تازه‌ای نیست و بیشتر مطالعات و تجربه‌های قبلی را کنار هم گذاشته است. باین حال پرسشی که مطرح می‌کند به شهرهای زیادی مربوط است؛ نوجوان‌ها وقتی نه در مدرسه‌اند نه در خانه و نه مشتری یک کسب‌وکار، کجا می‌توانند وقت بگذرانند؟

پرسه‌زدن زنانه

پرسه‌زدن برای زنان داستان دیگری هم دارد. در پژوهشی درباره زنان و فضای عمومی در ساحل رود سابرمانی در احمدآباد هند، محققان با صد زن گفت‌وگو و حضور زنان و مردان را در ساعت‌های مختلف روز بررسی کردند. در این مطالعه، ۵۲ زن گفته بودند سه یا چهار بار یا بیشتر آزار را تجربه کرده‌اند. ۴۹ نفر از آزار کلامی و ۴۶ نفر از آزار بصری گفته بودند. اما پژوهش فقط درباره آزار نبود و بحث دیگری هم مطرح شد؛ اینکه زن تا چه اندازه حق دارد بدون کار مشخص در شهر باشد؟ زن می‌تواند برای رفتن به محل کار یا خرید وارد خیابان شود. این حضور، دلیل روشن دارد. «حق پرسه‌زدن» یک قدم جلوتر می‌رود؛ اینکه زن بتواند برنامه ثابتی نداشته. از بیرون می‌تواند آنها را جوان‌هایی دید که با ساعتی وقت بگذراند بدون اینکه حضورشان برای دیگران دردسر درست کند. این بحث سال‌ها پیش در کتاب «چرا پرسه بزنیم؟ زنان و خطر در خیابان‌های بمبئی» هم مطرح شده بود. شیلپا فادکه و همکارانش درباره زنان بمبئی نوشته و پرسیده‌اند چرا حق استفاده از شهر باید فقط به رفت‌وآمدهای ضروری محدود باشد؟ او‌من بدون مسیر خانه تا محل کار کافی نیست، اگر زن نتواند در همان خیابان بیکار بایستد یا بی‌مقصد بچرخد.

چه کسی می‌تواند وقت تلف کند؟

پرسه‌زدن یک رفتار واحد است، اما اسمش برای همه یکی نیست. کسی برای قدم‌زدن بیرون می‌رود، گردشگر در کوچه‌ها می‌گردد، مشتری دو ساعت پشت میز کافه می‌نشیند، نوجوانی همان دو ساعت را کنار یک میدان می‌گذراند. در ژوهانسبورگ، الکس ویفر دو سال با مردان جوان بیکاری وقت گذراند که ساعت‌های زیادی را در مرکز شهر می‌گذرانند؛ می‌ایستادن، حرف می‌زدند و منتظر می‌مانند. بخش زیادی از روزشان برنامه ثابتی نداشت. از بیرون می‌توان آنها را جوان‌هایی دید که «کاری ندارند و در شهر می‌پلکنند». ویفر اما سراغ زندگی پشت این تصویر رفت؛ بیکاری و کارهای کوتاه‌مدت و آینده‌ای که نمی‌شد برایش برنامه دقیقی چید. برای همین مطالعات پرسه‌زنی فقط درباره پیاده‌روی نیستند. سن، جنسیت، پول و حتی جایی که فرد ایستاده در قضاوت درباره حضور او اثر دارد. چند ساعت بی‌برنامگی برای یک نفر تفریح است و برای دیگری می‌تواند نشانه بیکاری یا مزاحمت تلقی شود. «حق بی‌هدف‌بودن» شاید نام دقیقی برای همین بخش فراموش‌شده زندگی شهری باشد؛ ساعت‌هایی که قرار نیست چیزی بخیریم یا جایی برسیم یا کاری تحویل بدهیم؛ فقط بیرونی‌م، راه می‌رویم، می‌ایستیم، کسی را نمی‌بینیم و کمی بیشتر می‌مانیم.

بررسی تجربه بازآفرینی مردم‌نهاد‌ا‌ین

محله‌ای که تن به نقشه نداد

خودشان مشخص می‌کردند کجا جای خالی است و چه کسی می‌تواند خودرویش را آنجا بگذارد. در شهرها و فرهنگ‌های مختلف این نوع کار اجتماعی را داشته‌ایم و هنوز هم داریم.

مسئله این است که نظام حکمرانی آن را به رسمیت نشناسد. گلیپایگانی گفت در بازآفرینی از نهادسازی زیاد صحبت می‌شود و در حالی که گاهی نهاد از قبل در محله وجود دارد؛ مثلاً در محله سیروس نهادهایی وجود دارد. اگر دولت یا شهرداری آنها را به رسمیت بشناسد، می‌تواند از ظرفیتشان استفاده کند، اما اگر آنها را نبیند و بخواهد نهادهای از بالا به جامعه تحمیل کند، کار دشوار می‌شود. او از اسلام‌آباد تهران مثال زد و گفت با استقرار دفتر توسعه محلی، اطلاعاتی از درون محله به دست آمد که با تصور رایج بیرونی متفاوت بود؛ مشخص شد حدود ۵۰ درصد ساکنان مالک هستند یا ریشه مالکیت دارند. در حالی که وقتی از بیرون درباره «سکونتگاه غیررسمی حرف می‌زنیم، معمولاً تصور می‌کنیم افراد سند و سابقه مالکیت ندارند. به گفته او، اسلام‌آباد در امتداد ونک بوده و احداث بزرگراه چمران این ارتباط را قطع کرده است. «حالا ممکن است تصور کنیم این محدوده از ابتدا جزیره‌ای جدا از شهر بوده است. وقتی ساختار و سابقه محله را درست نمی‌شناسیم و از بالا نگاه می‌کنیم، چنین برداشت‌هایی شکل می‌گیرد». گلیپایگانی به تجربه جابه‌جایی در چابهار هم اشاره کرد: «در مرادآباد یک ساختار اجتماعی قوی وجود داشت؛ دو، سه طایفه کنار هم زندگی می‌کردند، امام‌جماعت و مسجد و روابط اجتماعی مشخص داشتند. دیلی نداشت این ساختار و متلاشی کنیم و صرفاً مردم را به نقطه دیگری ببریم». او درباره جنگل‌وک نیز گفت: بخش ساختمانی پروژه تا حد زیادی پیش رفته بود، اما هنوز باید روشن می‌شد بزرگان محله و افرادی که در جامعه محلی مرجع بودند، درباره جابه‌جایی چه نظری دارند. گلیپایگانی گفت: «هر شهر، فرهنگ و مناسبات خودش را دارد. باید اول نهاد موجود و حتی نهاد پنهان محله را شناخت و بعد برای بهبود شرایط تصمیم گرفت».

گزارش کامل را در سایت شرق بخوانید

گزارش

۳ سال

درمیدان خاکستری

شرق: زهرارضی از پرسه‌زدن در خیابان‌های تهران به میدان امام حسین(ع) رسید. قرار نبود پروژه‌ای سه‌ساله شکل بگیرد. چند بار رفت و برگشت و بعد میدان ماندگار شد. تابستان‌ها هفته‌ای دو، سه روز به آنجا می‌رفت. از بچه‌ها شروع کرد و بعد سراغ مردانی رفت که گوشه میدان می‌نشستند و مادرهایی که همراه کودکانشان می‌آمدند. شهری را که همیشه رنگی می‌دید، در این میدان، خاکستری یافت. حاصل این سه سال حالا با عنوان «درشتی‌های شهر» در خانه آفرینش‌های شهری وارتان به نمایش درآمده است. عکاسی زهرارضی از خیابان شروع شد. دوربین بار برمی‌داشت و در شهر راه می‌رفت. در عکس‌های نخست بیشتر خیابان و ساختمان بود و آدم‌ها کمتر دیده می‌شدند. کم‌کم آدم‌ها وارد عکس‌هایش شدند. یکی از همین پرسه‌ها او را از خیابان انقلاب به میدان امام حسین رساند. میدان با فضای باز و سازه‌های بزرگش برای او ناآشنا بود و همین شد که دوباره برگشت، رضی می‌گوید: فکر نمی‌کردم در تهران چنین فضایی وجود داشته باشد. فضای باز میدان برای عکاسی دستم را باز می‌کرد و آدم‌های مختلفی هم آنجا بودند. همین باعث شد دوباره برگردم.

این رفت‌وآمد سه سال ایده پیدا کرد. رضی در تابستان‌ها معمولاً هفته‌ای دو یا سه روز به میدان امام حسین می‌رفت. اول از بچه‌ها عکس گرفت. ارتباط با آنها آسان‌تر بود و حضورشان کمک کرد بتواند به بقیه آدم‌های میدان هم نزدیک شود. می‌گوید: بچه‌ها آدم‌های امن من در آن فضا شدند. وقتی آنها به من اعتماد کردند، پدر و مادرها و بقیه آدم‌ها هم راحت‌تر اعتماد می‌کردند. بعد از مدتی دیگر خودم هم برای آدم‌های میدان غریبه نبودم.

روی دیوارهای نمایشگاه، همین آدم‌ها دیده می‌شوند. مردی پای دیوار نشسته است. چند نفر در گوشه میدان مانده‌اند. بعضی فقط از میان سازه‌ها رد می‌شوند. چند قاب آن طرف‌تر بچه‌ها از همان سازه‌ها بالا رفته‌اند و چیزی را که برای بزرگسالان فقط بخشی از میدان است، به وسیله بازی تبدیل کرده‌اند. رضی می‌گوید همین تفاوت مسیر پروژه را برایش روشن کرد: یک طرف بچه‌هایی بودند که همه این سازه‌ها را به بازی گرفته بودند و زندگی خودشان را می‌کردند. طرف دیگر آدم‌هایی بودند که انگار خودشان هم مثل این المان‌ها، خاکستری شده بودند. همین تناقض باعث شد پروژه را ادامه بدهم. در سه سالی که رضی به میدان امام حسین رفت، آدم‌های ثابت و گذری زیادی را دید. بعضی فقط عبور می‌کردند. بچه‌ها برای بازی می‌آمدند. مادرها همراه آنها می‌نشستند و مردانی بودند که ساعت‌ها در میدان می‌مانند. رضی می‌گوید: در میدان به این بزرگی چیزی که کمتر می‌دیدم، نشاط بود. بچه‌ها زندگی را به فضا می‌آوردند. مادرهایی هم که با بچه‌ها آمده بودند تا حدی بیشتر حال را داشتند، اما در خیلی از مردها بیشتر خستگی و انتظار می‌دیدم.



بخش مهمی از عکس‌های او به کودکان میدان امام حسین مربوط است. همه این پرتره‌ها در نمایشگاه جا نشده‌اند اما همان عکس‌هایی‌که سه روی دیوار آمده‌اند، نشان می‌دهند کودکان چطور میدان را به شکل خودشان استفاده کرده‌اند. از سازه‌ها بالا رفته‌اند و میان آنها بازی کرده‌اند. چند متر آن طرف‌تر، مردی زیر همان سازه نشسته است. همین فاصله میان بازی و انتظار، یکی از روایت‌های اصلی «درشتی‌های شهر» است. عکس‌ها رنگی‌اند، هرچند خاکستری بر بسیاری از قاب‌ها غلبه دارد. رضی می‌گوید: «من جهان را سیاه و سفید نمی‌بینم. جهان هم رنگی است، اما رنگ این فضا برای من کاملاً خاکستری بود». در عکس‌ها هم این خاکستری باقی مانده است و گاهی رنگ لباس یک کودک یا حضور آدمی در گوشه قاب، آن را می‌شکند. «درشتی‌های شهر» روایت میدان امام حسین از نگاه کسی است که سه سال به آن برگشته و فقط از کنار آن رد نشده است. در این عکس‌ها می‌شود دید مردمی که وارد یک فضای طراحی‌شده شهری می‌شوند، چگونه آن را برای خودشان تغییر می‌دهند؛ یکی می‌نشیند، یکی منتظر می‌ماند، یکی عبور می‌کند و کودکی از سازه بالا می‌رود.